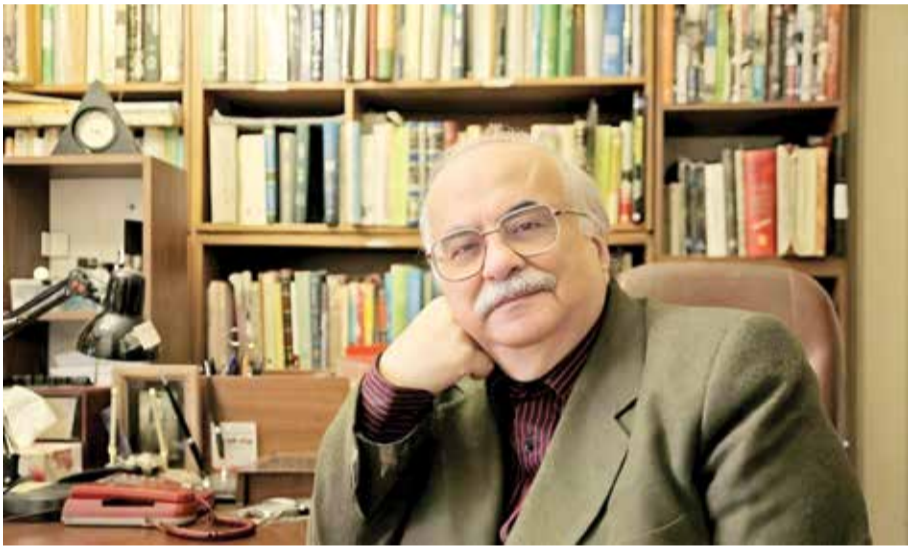


# گفت‌وگو

خسرو معتضد روایت می‌کند؛

## دربار کور و کر در زمان حمله متفقین



سیدپویا هاشمی حفظ‌آباد

دبیر گروه گفت‌وگو



رضاخان آدم‌های آگاه دور و بر خود را حذف کرده بود چون وقتی این افراد حقیقت را به او می‌گفتند، ناراحت می‌شد و از آنان ابراز انزجار می‌کرد

روزهای منتهی به شهریور ۱۳۲۰، وضعیت اداره کشور و ارتش ناآشنا بود که مردم فکری کردند اگر کشور را قوای متفقین اشغال کنند و حکومت سرنگون شود، زندگی شان بهتر می‌شود! وقتی قوای متفقین، پس از دو سال جنگیدن برسر قدرت در دنیا، جنگ را به میدان ایران کشاندند، رضاخان گمان می‌کرد قوای نظامی اش، بیشتر از ۲۴ ساعت توان مقابله با سربازان انگلیس و روس را نداشته باشند. حتی رئیس فرانسوی دانشگاه جنگ کشور، به رضاخان گفته بود ایرانیان بیشتر از ۲ ساعت نمی‌توانند در مقابل چنین حمله‌ای مقاومت کنند. اما سربازان سرخ ایرانی و ارتش بی‌یال و دم شاهنشاهی ایران جنگیدن تا بتوانند به پایتخت برسند. ارتشی که دور از تدبیر حاکمیت،

شکست در برابر حمله متفقین، نتیجه چه عملکردی از رضاخان بود؟ در واقع چه چیزی پهلوی‌ها را به سمت شکست در برابر بیگانگان در آن برهه تاریخی سوق داد؟

با اینکه از حمله متفقین به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰، سال‌ها و دهه‌ها می‌گذرد، اما هنوز نکته‌های نگفته و مبهم زیادی دارد. اطلاعات شاه مملکت از آنچه در دنیا می‌گذشت، کم بود. دیگر اینکه کسانی که باید به شاه گزارش می‌دادند، از جایگاه او و عصبانیتش می‌ترسیدند و گزارش نمی‌دادند. اما شاه شاید نمی‌خواست این اتفاق بیفتد؛ همه تقصیرها را نباید گردن او انداخت.

**انزبیکتاتوری‌های رضاخانی بر اشغال ایران**

رژیم دیکتاتوری، افراد متفکر و کسانی را که در دنیا اعتباری داشتند، کنار گذاشته بود و اطراف شاه را افرادی معدود و زبان آور گرفته بودند. من

ما شد، شکست نخوردیم. در مجموع این درآمد نفتی که داریم اگر عاقلانه از آن استفاده کنیم و از این حالت موقت خارج شویم، این نفت زندگی ما را تا الان رسانده و از این به بعد هم می‌رساند. شاید نمی‌داند که ایران در چه وضعیتی بود و جمعیت ایران به زور در سال ۱۳۳۵ به ۱۸ میلیون نفر می‌رسید اما اکنون ۸۵ میلیون نفر جمعیت داریم. وسعت شهرها و جمعیت زیاد آن و... از جمله مواردی است که در سایه فروش نفت به دست آمده است. انگلیسی‌ها مجلس ایران را مسخره می‌کردند؛ چرچیل و دیگران همیشه می‌گفتند که ایران مجلس ندارد. سرریدر بولارد، سفیر وقت انگلستان می‌گفت ایران پارلمان ندارد و این افراد همه دست‌نشانده هستند. در زمان اشغال ایران، حتی اگر سید حسن مدرس در مجلس حضور داشت، به نفع رضاشاه بود. او می‌توانست مانع اشغال ایران شود، همان کاری که ترک‌ها کردند. در زمان جنگ جهانی دوم، وضعیت ترک‌ها از نظر استراتژیک از وضع ما خیلی خطیرتر بود. آلمان درست در شمال دریای اژه حضور داشت. پایین دریای اژه ترکیه قرار دارد. انگلیسی‌ها در لیبی داشتند با آلمان‌ها می‌جنگیدند. روس‌ها هم در حال جنگ بودند اما هیچ‌کدام از این کشورها جرأت نکردند ترکیه را بگیرند چون ملت ترکیه آگاه شده و اجتماعات سیاسی زیادی تشکیل شده بود. روزنامه‌ها مقاله می‌نوشتند و این طور شد که کسی جرأت نکرد به ترکیه حمله کند در حالی که کشور ما را مانند آب خوردن گرفتند.

رضاخان آدم‌های آگاه دور و بر خود را حذف کرده بود چون وقتی این افراد حقیقت را به او می‌گفتند، ناراحت می‌شد و از آنان ابراز انزجار می‌کرد.

در کنار اینکه رضاخان حضور افراد مطلع و آگاه را از عرصه سیاست منع می‌کرد، آیا می‌توان گفت نوع مدیریت دیکتاتورما بانه شاه پهلوی در آن زمان، از علل سقوط ایران در جنگ جهانی دوم بوده است؟

علت دیگر اشغال ایران، وجود پلیس سیاسی بود. یعنی به مردم اجازه فضولی نمی‌دادند و روزنامه‌ها هم کم بودند. روزنامه‌های برتر ایران آن زمان روزنامه‌های کیهان، اطلاعات، ایران و کوشش بود. دو تا از این‌ها بعد از ظهر منتشر می‌شد و دو تا از آنان صبح، رادیو سم تحت سانسور بود. مردم بی‌بی سی، رادیو آلمان، رادیو یورم و رادیو توکیو را گوش می‌دادند. این رادیوها بخش فارسی داشتند. بنابراین مردم اطلاع نداشتند در دنیا چه می‌گذرد. شاه هم اطلاع نداشت.

از طرفی پیروزی‌های آلمان در سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۳۴۱ در حدی بود که چشم رضاشاه را مبهور کرده بود. بسیاری می‌گفتند که آلمان پیروز این جنگ است. آلمان‌ها هم دیپلمات‌های برجسته‌ای داشتند. آنها به شاه ایران دروغ می‌گفتند که کربلا را به ایران می‌دهند. این مطالب در یادداشت‌های بهرام شاه‌رخ و روزنامه مرد امروز در سال ۱۳۳۳ و همین‌طور خاطرات دیگر سیاستمداران آلمانی، بخصوص شولتس، جاسوس آلمانی، مطرح شده است. شولتس در ایل قشقایی بود و آنجا عملیات چریکی انجام می‌داد.

یعنی رضاخان خودش هم اخبار سانسور شده دریافت می‌کرد و به راحتی حرف‌های آلمان‌ها را باور کرده بود؟

رضاشاه گول خورد و فکر می‌کرد که آلمان‌ها، قفقاز و همین‌طور عتبات را به ایران بازمی‌گردانند. در سال ۱۳۱۹،

وزیر خارجه شوروی به آلمان می‌رود و آلمانی‌ها به آنان می‌گویند در جهت جنوب دریای خزر هر کجا را می‌خواهند بگیرند. عراق هم متعلق به آنان باشد. آلمانی‌ها این وعده را به مسکو می‌دهند اما سران مسکو اروپای شرقی را می‌خواستند، همان‌طور که آن را به دست آوردند. کشورهای مسیحی، کاتولیک، ارتدوکس و سلطنتی مانند مجارستان، بلغارستان، رومانی، جمهوری لهستان و جمهوری چکسلواکی، همه را به دست آورد. استالین یوگسلاوی را هم تقریباً به دست آورده بود ولی این کشور از دست شوروی خارج شد.

استالین اروپا را می‌خواست، ایران برای شوروی اهمیتی نداشت چون معتقد بود که ایران را به راحتی می‌تواند بگیرد. شوروی از سال ۱۳۱۸ می‌خواست به ایران حمله کند. یک پایگاه در تبریز و یک پایگاه در بندرعباس می‌خواست. می‌گفتند در بندرعباس نیروی دریایی و در تبریز نیروی هوایی می‌خواهیم. رضاشاه از این حرف‌ها خیلی ترسیده بود.

**مسئولان رژیم پهلوی چه کسانی بودند و آیا توانایی اداره کشور را داشتند؟**

در زمان اشغال ایران، نخست‌وزیر ایران، علی منصور بود. منصور انگلوفیل بود و از انگلیسی‌ها می‌ترسید. وزیر خارجه دولت او، جواد عامری، سیاست خارجی بلد نبود. وزیر امور خارجه باید کسی باشد که همه اوضاع و احوال جهان را بداند و افراد را به خوبی بشناسد.

**مدیریت انگلوفیل‌ها بر کشور**

کفیل وزارت جنگ هم سرلشکر احمد نخجوان بود. رضاشاه نمی‌گذاشت کسی وزیر شود، می‌گفت مدتی کفیل باشند. نخجوان هم فرد خوبی نبود چون در معاملات خرید هواپیما غفلت کرده و هواپیمای کهنه انگلیسی گرفته بود؛ شاید پای رشو به میان بوده است.

البته از نیروی هوایی ما در این جنگ هیچ کاری ساخته نبود و در عملیات شهریور ۱۳۲۰ جز چند نفر خلبان شریف و وطن پرست، کسی نبود که بجنگد. این خلبانان قیام کردند و با متفقین جنگیدند. هواپیمای یکی از این خلبانان در دریای خزر سقوط کرد و دیگری که گرفتار شد، خاطراتش را نوشت. بنابراین کاری از عهده نیروی هوایی برنیامد.

**نیروی دریایی چطور؟ از افسران دریانورد هم کاری برنیامد؟**

نیروی دریایی هم وضعیت بهتری نداشت. نیروی دریایی در خرمشهر، جایی که خود عرب‌ها آن را مضیق می‌نامند، مستقر بود؛ بدترین محل برای استقرار تجهیزات. یعنی در جایی قرار داشت که دست افسران بسته بود و توان عملیات نداشتند. زیرکنترل کامل عراق که در اختیار انگلیسی‌ها بود. انگلیس چندماه قبل از جنگ عراق را اشغال کرده بود. ارتش انگلیس در عراق تمام نقاطی را که به ایران ختم می‌شد، سرباز گذاشته بود. جالب آنکه زائران ایرانی که به عتبات می‌رفتند، از حضور این سربازان گزارش می‌دادند، اما کسی گوش نمی‌داد.

الان نیروی دریایی ما در بندرعباس مستقر است. در دوران جنگ ایران و عراق نیروی دریایی ایران، در خلیج فارس بسیار خوب جنگید. ناوهای دریایی نفتکش‌های ایرانی را مشایعت می‌کردند.

اما در شهریور ۲۰ وضعیت نیروهای نظامی متفاوت بود. ما مسائل پشتیبانی از قوای نظامی نداشتیم. ناپلئون می‌گوید که سرباز با شکم خود حرکت می‌کند،

یعنی همراه لشکر باید آذوقه کافی، آب و تجهیزات باشد. ارتش ما درگیر بروکراسی اداری و کاغذبازی بود. ما اسلحه زیاد می‌خریدیم. میلیون‌ها دلار اسلحه خریده بودیم اما در تهران بود، مثلاً لشکر گیلان توپ‌های کرانه‌ای نیاز داشت و ما قبلاً از سوئد خریده بودیم. اما به جای آنکه این دستگاه‌ها را به گیلان بفرستند، به خاطر کاغذبازی‌ها در تهران مانده بود. ارتش بد اداره می‌شد. این موارد را افسران جنگ گفته‌اند؛ مانند سرتیپ یکرنگیان یا سرتیپ رزم آرا که این مطالب را در آثاری که از خود به جای گذاشته‌اند، گفته‌اند.

**وضعیت نیروی زمینی ارتش چطور بود؟**

در آن زمان ۱۸ لشکر داشتیم که حداقل ۱۲ لشکر واقعی بودند. ۶ لشکر به سرعت و در سال ۱۳۱۸ شکل گرفته بودند که نیروهای این لشکرها بیشتر از ۵۰۰۰ نفر نبود. ارتش ۱۲۰ دستگاه تانک داشت. بیشتر این تانک‌ها در تهران بود. در روزهای نزدیک به حمله متفقین، ۱۵ تانک با ترن به لشکر ۶ خوزستان داده بودند با این حال در جنگ شهریور ۱۳۲۰ ما اصلاً از تانک‌ها استفاده نکردیم. همه این موارد به دلیل اداره بد ارتش بود که همه تمرکز افسران و بزرگان ارتش به وجود شاه بود؛ شاهی سالخورده و گرفتار بیماری‌هایی مانند نقرس و پادرد، بیماری معده و... نمی‌شود یک نفر همه امور مملکت را اداره کند.

**سوء مدیریت در ارتش**

همزمان با جنگ جهانی دوم، در ترکیه سه ارتش ایجاد شد؛ یک ارتش در مجاورت خاک ایران، یکی هم در کنار خاک شوروی و یک ارتش هم در «گالیپولی»؛ جایی که رود بسفردار دانیل، ترکیه را از اروپا جدا می‌کند.

بنابراین سیستم بد اداره مملکت، اطلاع ندادن به شاه از اوضاع جهان از جمله دلایلی است که برای موفقیت متفقین در اشغال ایران عنوان کرد. در کتاب «تنش بزرگ» من که در سال‌های گذشته منتشر شده، به این موارد اشاره کردم. اسناد در دسترس از جریان سوم شهریور ایران را هم در سفر انگلستان به دست آوردم و در این کتاب چاپ کرده‌ام.

از جمله دیگر مسائل حول محور ارتش، نبود تجهیزات می‌توان به نداشتن اتومبیل برای انتقال سربازان اشاره کرد. در ارتش نوین ایران، سواره نظام داشتیم. اما در جنگ جهانی دوم برای انتقال و جابه‌جایی سربازان نیاز به کامیون بود. دست‌تورالعملی از سوی فرماندهان ارتش داده شده بود که سربازان از لشکر شیراز به لشکر خوزستان ملحق شود. این سربازان پیاده حرکت که کردند، زمانی به خوزستان رسیدند که جنگ تمام شده بود.

قمقمه در تهران بود. سربازان لشکر خوزستان در اثر نرسیدن قمقمه در کنار کارون از تشنگی می‌مردند؛ البته رود کارون شور بود. اما باید وسایلی برای تأمین آب آشامیدنی باشد. یکی از دلایلی که در دشت میشان حدود ۲۰۰ تا ۴۰۰ نفر تلفات دادیم، نبود قمقمه بود در حالیکه در تهران ۱۰ هزار تا قمقمه از آلمان خریده بودند. اسب‌های ارتش در آن زمان دچار سل بودند. گزارش ژنرال‌های انگلیسی حاکی از آن بود که از دهان اسب‌هایی که در روز ارتش، سوم اسفند، رژه می‌روند، خون می‌آید. باقرعاقلی در کتاب «رضاشاه و قشون متحدالشکل» از قول ژنرال‌های خارجی این موضوع را مطرح کرده است.

**غیر از وضعیت نابسامان ارتش و**